



مہ موئب پور

رکسننا  
Koromna  
meadd/pena

Koromna



ketabtala

رمان‌های دیگر

موسسه پلوا





مؤدب پور  
رکسانا، نویسنده م مؤدب پور،  
تهران، مؤدب پور، ۱۳۹۱.

۵۵۶ ص  
۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۲۵۲-۹

فہما  
دستان های فارسی -- قرن ۱۴  
PIR ۸۳۸۶ و ۱۳۹۱

۶۲/۳۵۸  
۳-۶۱۳۲۹

مؤدب پور

رکسانا

نویسنده: م. مؤدب پور

طراح جلد: فرید مؤدب پور

ناشر: مؤلف

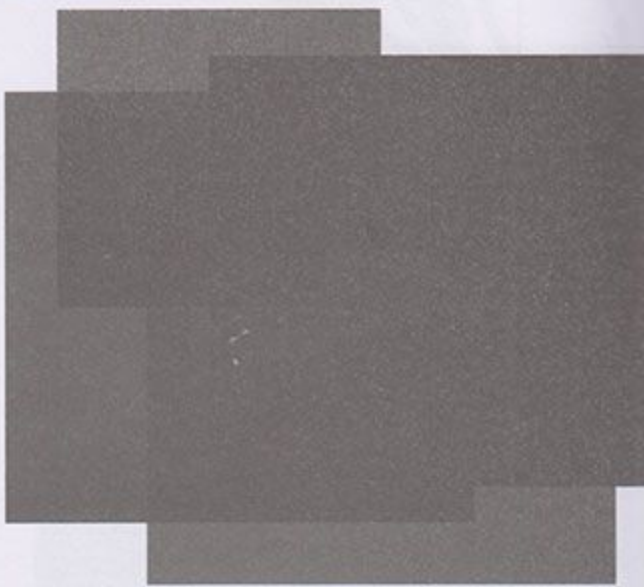
شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

توبت چاپ: پانزدهم

سال چاپ: ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۲۵۲-۹

ISBN: 978-964-04-9252-9



با درود و سپاس بزرگواران؛  
 کتب جنس، در دسترس پرس بدین شکل؛ هملاوه با شانس مؤسسه پلوی پیشکش شما سرویس از جمله مرگود.  
 بدین منظور: از شما تقاضا داریم. تا نسبت به صحت اصالت کتاب حاضر؛ اطمینان حاصل  
 فرمائید. در غیر این صورت؛ مراتب را از طریق یکی از راه های ارتباطی؛ با ما در میان  
 بگذارید.


موسسه ی انتشاراتی نسل نو اندیش: ۹-۸۸۹۴۲۲۴۷ (۰۲۱)  
 و بطور مستقیم با: [moaddebpour@live.com](mailto:moaddebpour@live.com)

با نهایت قدردانی  
 مؤسسه پلوی



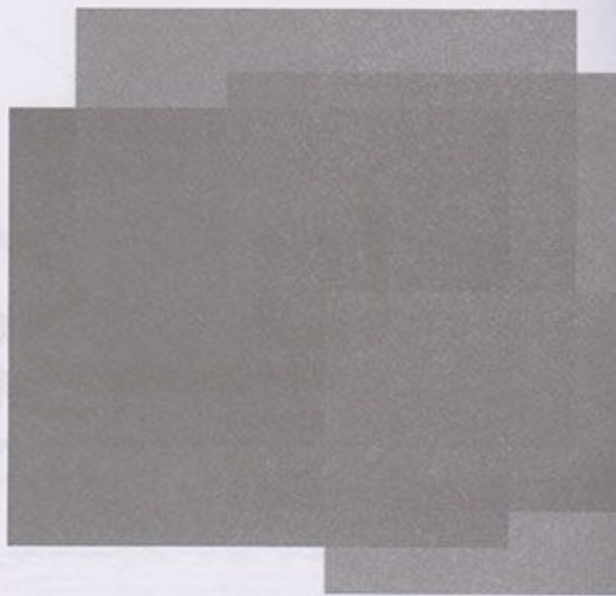
هشدار!!

کتاب حاضر: تحت قوانین جاری حمایت از حقوق پدید آورندگان قرار داشته. و هرگونه کپی برداری، تکثیر، انتشار و.. به هر شکلی، چه در فضای مجازی، چه بصورت چاپ؛ و.. جزء جرایم قضایی شناخته شده، و پیگرد قانونی را به دنبال دارد.

Copyright © by   
All Rights Reserved



بنام یکتا بخش  
مومنین است  
که در جنت



بنام یکتا بخش  
مومنین است  
که در جنت  
... عشق

رکستنا  
moaddel pairs  
Koromans

Koromans

به نام افریدگار یکتا

## فصل اول

«با پسرعموم، تو ماشین من نشسته بودیم و داشتیم تو به بزرگراه خیلی شلوغ حرکت می کردیم. من رانندگی می کردم و مانی کنارم نشسته بود و تکیه‌ش رو داده بود به شیشه بغل و همونجور که اروم اروم می رفتیم جلو، با همدیگه حرف می زدیم.

پدر من و مانی، دو تا برادر بودن که همیشه با همدیگه زندگی کردن. همیشه با همدیگه شریک بودن. الانم یه کارخونه بزرگ دارن. خونه هامونم بغل همدیگه‌س. دو تا خونه دوبرکس بغل هم با حیاط‌های بزرگ و پُرگُل و گیاه و درخت که وسطشون دیوار نداره.

من و مانی چند سالی هس که دانشگاهمونو تموم کردیم و تو همون کارخونه کار می کنیم. مادر مانی موقع تولدش فوت کرد و چون با همدیگه یکسال اختلاف سنی داریم، مادرم اونم شیر داد. عموم بعد از مادر مانی دیگه ازدواج نکرد. زنش رو خیلی دوست داشت.

در حقیقت مادر من مانی رو بزرگ کرد و ما دو تا مثل دو تا برادر بودیم. هر جا که می رفتیم و هر کاری که می کردیم، با همدیگه می رفتیم و با همدیگه می کردیم. یعنی مانی می رفت و منم دنبالش! یه خورده شیطان بود اما آقا و مهربون و فداکار!

پدرم و عموم برامون دو تا ماشین خیلی گرون قیمت خریده بودن و انداخته بودن زیر پای ما! حقوق مونم با اینکه هفته‌ای دو سه روز بیشتر کار نمی کردیم خیلی عالی بود. تو شمال م دو تا ویلای خیلی خیلی بزرگ داشتیم که تا تقی



به توقی می خورد، مانی کار رو تعطیل می کرد و به هوای تمدد اعصاب، دوتایی  
 یه جواری ذر می رفتیم و سه چهار روزی اونجا می موندیم!

خلاصه تو ماشین نشسته بودیم و من داشتم حرف می زدم و مانی م لم  
 داده بود به شیشه و هم آهنگ گوش می کرد و هم با من حرف می زد.  
 - می گم دیگه نمی شه تو تهران زندگی کرد! از بس شلوغ شده، دیگه  
 نمی شه نفس توش کشید.

مانی - پس بزن بریم شمال!

- دو روز نیس از شمال برگشتیم! عمو اینا پدرمونو درمی آرن! نیگا کن ترو  
 خدا! یه متر یه متر می ریم جلو! حالا هی شهرداری مجوز ساختمون بده و هی  
 خونه بسازن و هی شهر شلوغ تر بشه!  
 «تو همین موقع دو تا دختر که کنار خیابون واستاده بودن برامون دست  
 بلند کردن!

یه نگاه بهشون کردم و گاز دادم و رفتم جلوتر و به مانی گفتم»

- می بینن قیمت این ماشین اندازه چندتا آپارتمانه! بازم فکر می کنن  
 تاکسی یه! از بس بعضی از این آدم، با هر ماشینی مسافرکشی می کنن، مردم  
 عادت کردن برای بقیه ماشینا دست بلند کنن! یارو پونزده شونزده میلیون  
 قیمت ماشین شه ها! بازم تو راه مسافر می زنه که مثلاً پول بنزین ماشین رو  
 دربیاره! واقعاً پد روزگاری شده!

مانی - خیلی! تُف! تُف! تُف! به این روزگار!

- بی تربیت!

مانی - از وضع اقتصادی چرا نمی گی؟!

- اقتضاح! یارو سه جا کار می کنه که فقط بتونه خرج زندگیش رو دربیاره!  
 بیچاره شب خسته و مرده می رسه خونه. دیگه حال جواب سلام زنش رو هم  
 نداره چه برسه به مسائل دیگه زناشویی!

مانی - بمیرم واسه دل اون زن که ماتمکدهس!

- زهر مار!

مانی - خب می فرمودین؟!

- وقتی رسید خونه دیگه بیچاره تو تنش چون نیس که حرف بزنه چه  
 برسه به اینکه به پسرش برسه، به دخترش برسه! به...

مؤید پاپو

ISBN 94409252-3



9 789440 925252

www.mosaddeq.com

کتابخانه دانشگاه تهران - تهران ۱۳۸۴

